



باید ستاره و سوپرستار داشته باشیم؛ منتها نه ستاره هایی که فقط شهرت داشته باشند بلکه محبوبیت هم داشته باشند. محبوبیت داشتن خیلی سخت است. هر کار غیر عادی انجام دهی می توانی ستاره شوی اما نمی توانیم هر کاری انجام دهیم تا در جامعه محبوبیت داشته باشیم



یک فنجان چای با مجید مظفری

## باید چهار کارخانه قند می داشتم اگر...

مریم ضیغمی



این سوال خیلی کلیشه ای است اما مخاطبان مامی خواهند بدانند با چه انگیزه ای وارد سینما شدید؟ یعنی مجید مظفری جوان آیا وقتی سینما می رفته خود را جای ستاره های آن دوره همچون ناصر ملک مطیعی یا بهروز وثوق می گذاشته و به عشق آن ها وارد سینما شده است...

خیر من قبل از ورود به سینما فیلم های فردین و ناصر ملک مطیعی را زیاد می دیدم و به بازیگری علاقه داشتم اما اصلاً آگاهی به این حرفه نداشتم. من در اتومبیل سازی خاور کار می کردم و فنی خوانده بودم. در مقطعی با ۱۱ نفر از همکارانم برای آموزش دیدن در شرکت مرسدس بنز کشور آلمان انتخاب شدیم تا مکانیک شویم. در آنجا کلاس آلمانی می رفتیم و استادمان سر کار نیامده بود. دوست عزیزی به نام محسن مرزبان بود که با ما آلمانی می خواند. یک روز وقتی استاد سر کلاس نیامد به او گفتم برویم سینما و او گفت دارد می رود تمرین تئاتر. تئاتری که من نسبت به آن شناخت داشتم مانند تئاتر های لاله زار بود. منتها وقتی با او در خیابان پامنار سر تمرین تئاتر رفتیم دیدم که این کار با تئاتر هایی که می شناختم خیلی فرق می کرد. بنابراین مشتاق شدم و یک مرتبه دیگر سر تمرین آن ها رفتم. آن زمان یک نقش خیلی کوتاه به من دادند. بعد از آن یکی از بازیگران سر صحنه نیامد و نقش او را به من دادند. به نظر من هنر یک اتفاق است و این اتفاق برای من افتاد. وقتی آن نقش را بازی کردم فردی به نام حسن شیروانی بازی ام را دید و از من دعوت کرد تا به دفتر کارش بروم و تئاتر کار کنم. او آموزشگاه داشت. اتفاقاً دوستم محسن مرزبان هم در آن کلاس بود و با هم کار کردیم. یک مکانی را هم به عنوان دفتر کار گرفتیم و شروع کردیم افراد تئاتری جوان را جمع کردن تا تئاتر روی صحنه ببریم. محمد استاد محمد، هوشنگ توزیع، مجد آبادی و خیلی از بچه های هم نسل من آنجا آمدند و کار کردیم و دل آن دفتر و بچه ها نمایشنامه «اسید کاظم» بیرون آمد که ما در تالار سنگلج کار کردیم. سپس با من در اداره تئاتر قرار داد بستند تا در آنجا

کار کنم. به همین دلیل آلمان و مکانیکی و مرسدس بنز را رها کردم و به سمت بازیگری رفتم.

پس به دلیل علاقه ای که به این حرفه داشتید، یک دوره بازیگری در دانشگاه ون سن پاریس هم گذراندید؟ استادی به نام مصطفی دلی بود که او دوره دو ساله در ایران برگزار می کرد و من مدت یک سال در کلاس های او شرکت کردم. این کلاس ها خیلی خوب بود و از او خواستم که در کلاس های دیگرش هم شرکت کنم و به من گفت که باید برای دوره جدید به پاریس بروم. بنابراین به مدت ۳ سال پاریس بودم. البته ۶ ماه دوره بازیگری را آن جا گذراندم و خیلی موثر بود.

آن جا پیشنهاد بازی هم داشتید؟

خیر اما دانشکده ای که می خواستم بروم، در آنجا باید مدرکی از من می داشتند که ۵ سال کار حرفه ای انجام داده باشم. این نامه را باید از ایران می گرفتم یا برایم پست می کردند. یک روزی دوستی به من گفت که فیلم «شهر قصه» را در سینما تک پاریس نمایش داده اند. من در این فیلم ماسک روی صورتم را بر می داشتم و معلوم بود که خودم هستم و شناخته می شدم بنابراین به سینما تک پاریس رفتم و نامه را از سینما گرفتم که ۵ سال سابقه کاری دارم و توانستم در آن دانشگاه کار کنم.

نخستین فیلم بعد از انقلابتان «دانه های گندم» بود. بعد از آن فضای فیلم فارسی، شرایط کار در سینما چگونه بود؟

آن موقع اندکی آزاد تر بودیم. خط قرمزها و ممیزی ها نبود و خیلی راحت تر کار می کردیم. کارگردان و تهیه کننده این فیلم خیلی باهوش بودند و فیلم را به گونه ای می ساختند که تاریخ مصرف نداشته باشد و اکنون هم می توانند آن را پخش کنند. البته فیلم در شهرستان موفق اما در تهران ناموفق بود. هر چند که فروش خود را کرد. یکی از دوستانم پیشنهاد داد که اگر نقش اصلی را به من پیشنهاد دادند نپذیرم و گفت بگذارم بازیگرانی که شهرت بیشتری دارند قبول کنند و تو در کنار آن ها بازی کن. اتفاقاً بعد از انقلاب بازی در فیلمی به من پیشنهاد شد که سعید راد و فرامرز قریبیان قرار بود بازی کنند که تهیه

مجید مظفری برای مخاطبان چهره ای آشنا و شناخته شده است. حضور او در فیلم «مسافران» بهرام بیضایی، آن قدر جذاب و خاطره انگیز بود که مظفری توانست سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد را از جشنواره فیلم فجر از آن خود کند اما او گله دار دو از این جایزه راضی نیست. وی به دلیل ضعف در فیلم نامه ها سال هاست که از پرده جادویی سینما دور شده و زمان خود را معطوف به کارگردانی و بازی در تلویزیون کرده است. مظفری که در آثار سینمایی و تلویزیونی همچون تنوره دیو، آوار، تشکیلات، در مسیر تند باد، کشتی آنجلیکا، مسافران، جنگ نفت کش ها، سگ کشی، وقتی همه خوابیم، روزهای زندگی، خانه ای در تاریکی، ناصح، میلیاردر، اولین انتخاب و انقلاب زبیا به نقش ها جان بخشیده است، خیلی اتفاقی وارد این حرفه شد. او که قصد داشت روزی مکانیک شود به واسطه یک دوست مسیر زندگی اش ناخودآگاه به سمت بازیگری سوق داده شد. مظفری در دهه ۵۰ کار خود را ابتدا از بازی روی صحنه تئاتر و سپس سینما آغاز کرد و تا کنون با عشق و علاقه به این حرفه ادامه داده است. وقتی در جشنواره فیلم فجر یکدیگر را ملاقات می کنیم می گوید چند روزی مهمان مردم خوب و دوست داشتنی مشهد است و دوباره به تهران باز می گردد. مصاحبه ما با وی بعد از یک سفر معنوی و در گوشه دنجی در سالن پذیرایی سی و سومین جشنواره فیلم فجر انجام شد که در ادامه می خوانید.